«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۵

مشارکت در قرارداد «استرایک»

ترافیک ایجاد شـــده در بنادر ایران اواســـط دهه هفتـــاد من را برای مشارکت در قرارداد بزرگی با شـــرکتی آمریکایی به نام «استرایک» هدایت کرد، که عمده‌ترین موضوع آن فروش هزاران تریلی کانتینربر بـــه ایران با هدف انتقال آنها از بنادر به مقصدهایشـــان در سراســـر کشـــور بود. بخش کوچکی از این تریلی‌های کانتینربر در اسرائیل و در کیبوتص ناصر سیرانی و غالب آنها در ایالات متحده ساخته می‌شدند.

«موتورولا» ابزارهـــای ارتباطی به‌ویژه برای ارتـــش و پلیس ایران فراهم می‌کرد، و در مقابل آن شرکت «تدیران» در بازار ایران رقابت می‌کرد که عمده فعالیتش در حوزه تجهیزات ارتباطی بود و نمایندگی‌اش در ایران را «نادا فریدمن» برعهده داشـــت. «تدیران» زیرمجموعه شرکت چندملیتی «کور» بود که اساســـاً با ارتش ایران تجارت می‌کرد. به کمک آن، شرکت «تدیران» کارخانـــه‌ای برای تولید ابزارهـــای ارتباطی در ایران با نام «تلفن‌سازی» تأسیس کرد. شرکت «تلراد» زیرمجموعه «کور» در آن زمان در ایران فعالیت و تجهیزات متنوعی برای بازار نظامی و غیرنظامی ارائه می‌کرد. شرکت چندملیتی «کور» با مدیریت مئیرعامیت، شـــرکت‌های کشاورزی و صنعتی بســـیاری را در ایران تأسیس کرد. او سیلوهای غلات را ساخت و خدمات کشاورزی مکانیکی و غیره را ارائه کرد. سال ۱۹۷۵ در پی افزایش واردات کالاهای اساسی، دوباره بنادر ایران بسته شدند و کنسرسیوم «کور» اقدام به ساخت اسکله‌ای خصوصی در بندر شاهپور نمود؛ به این ترتیـــب بارگیری در این اســـکله، قدرت رقابتی اقتصاد اســـرائیل را از طریق کشتی‌های «زیم»[1] به شکل قابل توجهی افزایش داد.

پیش از این هم کارآفرین اســـرائیلی، دکتر یورام آلموگی، فرزند عضو کنست و فعال اقتصادی قدیمی یوسف آلموگی، شـــرکت «استارلاین» را با همـــکاری عاملی ایرانی بـــرای حمل‌ونقل دریایی تأسیس نمود و رقابت موفقیت‌آمیزی در قیمت‌های حمل‌ونقل شرکت‌های دریایی دیگر داشـــت. دکتر آلموگی ســـابقاً به عنوان معاون رئیس شرکت «زیم» در بخش تحقیق و توسعه خدمت کرده بود. «استارلاین» اولین کانتینرهای کشتی «پورتوریکو» را که پانزده هزار تن حجم داشـــت به ایران وارد کرد و به تبع آن مزیتی را در مقابل شرکت‌های حمل‌ونقل دیگر به دست آورد. تا اینکه «زیم» وارد فعالیت‌های کشتی‌های کانتینری مثل آن شد که به صورت منظم بین بندر ایلات [ام‌الرشـــاش] و ســـایر بنادر ایران در تردد بودند.

ترافیک ایجاد شـــده در بنادر ایران اواســـط دهه هفتاد مـــن را برای مشـــارکت در قرارداد بزرگی با شـــرکتی آمریکایی به نام «استرایک» هدایت کرد، کـــه عمده‌ترین موضوع آن فروش هـــزاران تریلی کانتینربر به ایران با هدف انتقال آنها از بنادر به مقصدهایشـــان در سراسر کشور بود. بخش کوچکی از این تریلی‌های کانتینر بر در اســـرائیل و در کیبوتص ناصر سیرانی و غالب آنها در ایالات متحده ساخته می‌شدند. سیستم حمل‌ونقل کانتینر توسط تریلی‌ها این مشکل را در بنادر مرتفع کرد و اقتصاد ایران را [البته در زمینه واردات] یک نسل به جلو راند.

با وجود روابط قوی با عوامل برجســـته در سیســـتم امنیتی ایران و روابـــط عمیقی که با دوستم «دایی» قطبی آغاز کرده بودم، همیشه در معاملات اوضاع بر وفق مراد نبود و به راحتی در مناقصات پیروز نمی‌شدیم. نمونه‌ای خوب از مشکلاتی که با آن مواجه شدیم، نزاع سرسختی بود که برای برنده شدن مناقصات آب‌شیرین‌کن نیـــروی دریایی ایران رهبری کردیـــم. در برابر حریفی قوی و سرســـخت در قالب کنسرسیوم آلمانی «کروپ» رقابت می‌کردیم که در واقع یک اتحاد اقتصادی با ایران بود. برخلاف موفقیتی که ما در بازاریابی دستگاه‌های آب‌شیرین‌کن برای پایگاه‌های نیروی هوائی ایران داشتیم، موفقیتی که به واســـطه اعتبار «دایی» و ارتباط خوبش با فرمانده نیروی هوائی خاتمی بود، تلاش‌های ما برای نفوذ به نیروی دریایی ایران و ارائه واحدهای تصفیه آب به آنان، با مشکل مواجه شد. بلافاصله از زمانی‌که دفترمان را در تهران گشودیم، ارتباط با نیـــروی دریایی ایران آغاز شـــد. بارها و بارها مبادرت به دریافـــت دعوتنامه از نیروی دریایی کردیم زیرا می‌دانســـتیم پایگاه‌های این نیرو در طـــول خلیج فارس برای آب شـــیرین، التماس می‌کنند. ارتباطات بســـیاری با افـــراد و عوامل فـــراوان و مختلفی برقرار کردیم اما نتیجه‌ای به دست نیاوردیم.

سپتامبر ۱۹۷۰ پیشنهادی مبنی بر ارائه دو دستگاه آب شیرین‌کن با ظرفیت روزانه ۱۵۰ متر مکعـــب آب به نیروی دریایی تقدیم و در مارس ۱۹۷۲ قراردادی در این موضوع با شرکت نیاگارا امضا نمودیم. جولای ۱۹۷۲ پیشنهادی مبنی بر ارائـــه چهار واحد تصفیه آب به نیروی دریایی با ظرفیت روزانه ۲۵۰ متر مکعب آب برای هر یک را ارائه کردیم و گزارش مفصلی را برای شرکت آماده نمودیم. تفاهم‌نامه تفصیلی را به نیروی دریایی و نمایندگان واحدهای خودمان ارائه کردیم.

اوایل سال ۱۹۷۳ در مناقصه‌ای که از طرف نیروی دریایی برای ایجاد سه واحد تصفیه‌کننده با ظرفیت تولید روزانه ۵۰۰ متر مکعب آب به ازای هر دستگاه برای پایگاه نیروی دریایی در جزیره خارک برگزار شد، شرکت کردیم. روابطمان را به کار انداختیم و افرایم لیفشیتص ساعات زیادی را در نیروی دریایی صرف کرد.

پیشـــنهادات کـــم نبودند، و از میـــان آنان پیشـــنهادات شـــرکت‌هایی از ژاپن و فرانسه به دلیل نقص فنی حذف شدند. در اکتبر هنوز در رقابت با شرکت‌های «ایتان» و «جورج کلارک» از بریتانیا، «میتسوایی» از ژاپن، «کسپور واتر» از هلند، «کروپ» از آلمان و شـــرکتی آمریکایی بودیم. طبق اطلاعاتی که از کمیته مناقصات طی اکتبر ۱۹۷۳ به ما رسیده بود، نمی‌توانستیم از این احســـاس که مناقصه به نفع یکی از شرکت‌های رقیب تنظیم شده است، رها شویم. از آلمانی‌ها می‌ترسیدیم. فضای تلخی که جنگ یوم کیپور بر ما تحمیل کرده بود، بر یأس تجاری‌مان می‌افزود. سردرگمی و سرزنشی که ارتش در جنگ کسب کرده بود منجر به کاهش قدرت ارتش اسرائیل در چشـــم ایرانی‌ها و نزدیکی خطرناک ایران به جهـــان عرب و در صدر آن مصر و رئیس‌جمهور انورسادات شدند.[2]

با وجود قول‌های مختلف و با اینکه قیمت‌مان ارزان‌تر از بقیه بود، پیشنهادمان را با این توجیه که مشخصات فنی ما با شرایط دعوتنامه و شرایط مناقصه همســـان نبود مردود دانســـتند. پس از شنیدن اینکه در مناقصه شرکت «کروپ» آلمان برنده شده است، شکایت‌نامه رسمی را به رئیس ستاد ارتش ایران، فرمانده نیروی دریایی(دوست قدیمی‌ام) و بازرسی مرکزی ارتش عرضه کردیم. در ایـــن بین، اظهار کردیم که طبق پیشـــنهاد آلمانی‌ها قیمت هر مترمکعب آب ۱۱۰ سنت ذکر شـــده است و در مقابل ما پیشنهاد ۸۷ سنت را مطرح کرده بودیم. برای ما واضح بود که فرمانده نیروی دریایی سفارش امضای قرارداد با آلمانی‌ها را به افرادش نموده است و موفق به دریافت جوابی درباره شکایت‌نامه‌مان نشدیم.

جولای ۱۹۷۴ در ســـطح وســـیعی منتشر شد که ایران ۲۵،۰۴درصد از سهام ریخته‌گری کنسرسیوم آلمانی کروپ آلمان را خریداری کرده اســـت. ارزش این قرارداد یکصد و چهل و ســـه میلیون دلار بود. نماینده‌ای ایرانی به عنوان عضو هیئت‌مدیره منصوب شد و در بخشی از قرارداد انتقال دانش فنی از «کروپ» به ایران و تأسیس یک شرکت ســـرمایه‌گذاری مشترک در زوریخ سوئیس گنجانیده شد.

سال ۱۹۷۵ ایران از برملاشدن چند پرونده بزرگ فساد آشفته شد. واضح بود که شرکت‌های آمریکایی برای دریافت قراردادهای تجهیز دفاعی رشوه‌ای به ارزش میلیون‌ها دلار اعطا کرده بودند. در ایران جســـت‌وجو درباره جرائم انجام شده و بازرسی رسمی شروع شـــد. ژوئن ۱۹۷۵ دولت ایران به کلیه شرکت‌های خارجی هشدار داد که مبادا رشوه را به‌عنوان حیاط خلوتی برای کسب و کارشـــان در ایران قرار دهند.[3] همه شرکت‌ها مکلف شدند تعهدنامه را امضا کنند، زیرا تمام حق کمیسیون‌ها، سایر حق‌الزحمه‌ها برای مواردی که در گواهی مشخص شدند، پرداخت نشده بودند. نقض این حکم- آن‌طور که ذکر شده بود- ممکن است منجر به اقدامات قانونی و حتی باعث تعلیق فعالیت‌های شرکت در ایران شود. پایان ۱۹۷۵ شـــاه دســـتور ایجاد کمیته ویژه دولتی داد که وظیفه‌اش جلوگیری از اتلاف در مخارج توسعه و تعیین قیمت واقعی پروژه‌ها برای توسعه بود، برای اطمینان از اینکه مقادیری که صادر شدند با نتایج مورد انتظار نسبتاً قابل قبول باشند. در رأس این کمیته نخست‌وزیر، امیر عباس هویدا قرار داشت.

پانوشت‌ها:

۱- شرکت حمل‌ونقل دریایی

۲- م: البته آنچه ســـبب نزدیکی شاه به انورسادات شد، چرخش آشکار سادات به سمت غرب پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳(یوم کیپور) بود.

۳- به نظر می‌رسد در این برهه، به دنبال کسب رضایت هرچه بیشتر شـــرکت‌های غربی و اسرائیلی بوده است و مقامات رژیم شـــاه بـــر این تصور بوده‌انـــد که رقابت شرکت‌های غربی برای دستیابی به منافع خود در اقتصاد ایران، آن‌ها را به ســـمت افشای رشوه‌خواری در اعطای پروژه‌ها به شرکت رقیب و در نتیجه افتضاح بین‌المللی رژیم شاه خواهد کشاند.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر - ۱۴۶

سفارت آمـــریکا؛ رابط موزه هنر مدرن و میزبانان فرانسوی

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

ناتوان از ایفای هرگونه نقش رســـمی در نمایشگاه، سفارت آمریکا خود را به یک رابط آرام بین موزه هنر مدرن و میزبانان فرانسوی محـــدود کرد. ایـــن میزبانان شـــامل انجمن فرانســـوی اقدام هنری بودند کـــه به وزارت امورخارجه و وزارت آموزش ملی وابسته بود. ایـــن انجمن با یک «کمک مالی» قابل توجه برای یک کاتالوگ لوکس، پوســـترها و «تمام تبلیغات نمایشگاه» پیشقدم شد.

این ارتباط جالب اســـت: این انجمن یک «اهداکننده کمک‌های مالی» به کنگره آزادی فرهنگی نیز بود، و مدیر آن، فیلیپ ارلانگر، به گفته جانکی فلیشـــمن، «یکی از آن افراد در فرانسه بود که هربار که با هر مشکلی مرتبط با کنگره به او مراجعه می‌کردیم، بیشـــترین کمک و همکاری را ارائه می‌داد.» ارلانگر در واقع یک مخاطب تعیین‌شده توسط سازمان سیا در وزارت امورخارجه فرانسه بود. از طریق او، کنگره آزادی فرهنگی (و در این مورد، موزه هنر مدرن) یک مجرای معتبر برای بودجه‌های رسمی فرانسوی به ابتکارات تبلیغات فرهنگی به دست آورد. رنه دارنونکورت، که آن‌قدر به این نمایشگاه اهمیت می‌داد که آن را شخصاً راه‌انـــدازی کرد، نمی‌توانســـت از این ارتباط بی‌خبر باشد. بخش‌هایی از مطبوعات فرانسه به مانورهای سیاسی پشت این نمایشگاه و با کنایه به موزه هنر مدرن به عنوان یک پایگاه جدید «قلمرو ایالات متحده» و به نقاشـــان حاضـــر در آن به عنوان «دوازده حواری آقای فاستر دالس» اشاره کردند.

همان‌طور که نمایشگاه «دوازده نقاش و مجسمه‌ســـاز معاصر آمریکایی» چمدان‌های خود را برای مقصدهای بعدی خود می‌بست (نمایشـــگاه به زوریخ، دوسلدورف، استکهلم، اســـلو و هلســـینکی ســـفر کرد)، موزه هنر مدرن در حال آماده‌ســـازی برای مشـــارکت در نمایشـــگاهی بود که بار دیگر آن را در رابطه مســـتقیم با کنگره آزادی فرهنگی قرار می‌داد. مونرو ویلر، مدیر نمایشـــگاه‌ها و انتشارات موزه هنر مدرن، در نامه‌ای بـــه ناباکوف در ۹ آوریل ۱۹۵۴ تأییـــد کرد که «کمیتـــه هماهنگی ما موافقت کرده تا حد امکان با پروژه شـــما برای یک نمایشگاه از نقاشی‌های هنرمندان بین ۱۸ تا ۳۵ سال همکاری کنیم. ما مایلیم آندرو کارنداف ریچی، مدیر نقاشـــی و مجسمه‌ســـازی موزه را برای عضویت در کمیته مشورتی بین‌المللی شما پیشنهاد کنیم.»

نتیجه ایـــن همکاری، برگزاری نمایشـــگاه «نقاشان جوان» بود که در گالری ملی هنر مدرن رم افتتاح شـــد، و سپس به کاخ هنرهای زیبای بروکسل، موزه ملی هنر مدرن پاریس و مؤسسه هنرهای معاصر (ICA) در لندن رفت. از میان ۱۷۰ نقاشـــی در این نمایشگاه، تقریباً همه آثار انتزاعـــی بودند. ریچی، که معتقد بود هنرمندان کارکرده در سبک انتزاعی به نوعی به «ضعف، و حتی عدم خلاقیت اکثر نقاشـــی‌های فیگوراتیو غیرکمونیستی» پاسخ می‌دادند، آثاری از ریچارد دیبنکورن، ســـیمور دراملویچ، جوزف گلاسکو، جان‌هالتبرگ، ایروینگ کریزبرگ و تئودوروس استاموس را انتخاب کرد.

بنابراین، در حالی که مخاطبان اروپایی هنوز در حال آشنایی با اولین موج اکسپرسیونیست‌های انتزاعـــی بودند، ریچی در حـــال ارائه موج دوم بود. طبق معمول، کنگره آزادی فرهنگی جوایز نقدی بزرگی را برای ســـه نقاشی برتر فراهم کرد (هالتبرگ جایزه اول برای بهترین نقاشی را با جووانی دووا و الن رینولدز تقســـیم کرد، هر کدام ۱۰۰۰ فرانک سوئیس یا ۲۰۰۰ دلار دریافت کردند که توســـط فلیشمن «اهداء» شـــده بود). بودجه ســـازماندهی نمایشگاه و برای حمل‌ونقل و تبلیغات آن در طول سالی که به تور می‌رفت، مســـتقیماً توســـط بنیاد فارفیلد تأمین شـــد. برنامـــه بین‌المللی موزه هنر مدرن، هزینـــه حمل‌ونقل آثار به اروپا و برگشت را با استفاده از پول ارائه شده توسط صندوق برادران راکفلر پرداخت کرد. شـــبکه رســـانه‌ای کنگره نیز سهم خود را در تقویت تأثیر نمایشـــگاه انجام داد. نشریه Preuves نیمی از شـــماره اکتبر ۱۹۵۶ خود را به این نمایشـــگاه اختصاص داد و یک نظرســـنجی بین‌المللی از نقاشـــان جوان در مورد موضوع انتزاع در مقابل هنر فیگوراتیو منتشـــر کرد. جوسلسون، که اظهار داشت «مسائل مربوط به نقاشـــی مدرن، اتفاقاً از سرگرمی‌های من است»، این نظرســـنجی را به نلسون راکفلر ارســـال کرد و گفت این موضـــوع «در میان موضوعات مورد بحث در پاریس امروز از ارزش بالایی برخوردار است.»

همـــکاری با کنگره، موزه هنر مدرن را به معتبرترین مؤسسات هنری اروپا متصل کرد. در کمیتـــه هنر کنگره، مدیران کاخ هنرهای زیبای بروکســـل، موزه هنر مدرن سوئیس، ICA لندن، موزه کایزر فریدریش در برلین، موزه ملی هنر مدرن پاریس، موزه گوگنهایم (نیویورک و ونیز) و گالری ملی هنر مدرن رم حضور داشتند. در ترکیب با قدرت اقتصادی مـــوزه هنر مدرن (و در پشـــت صحنه، بنیاد فارفیلد)، این کمیته، گستره و دامنه لازم برای تأثیرگذاری بر سلیقه‌های زیبایی‌شناختی در سراســـر اروپا را داشت. همان‌طور که یکی از منتقدان نمایشـــگاه «نقاشان جوان» نوشت: «این واقعیت که نمایشگاه مطابق با سلیقه رایج برای جریان‌های مختلف هنر انتزاعی است و هیچ غافلگیری‌ای ارائه نمی‌دهد، احتمالاً به ترکیب هیئت انتخاب مربوط می‌شود. تقریباً همه اعضای هیئت داوران مدیران موزه هستند و به همین دلیل نمی‌توان انتظار داشـــت که از بهترین‌های تثبیت شده پیشی بگیرند.»

هیچ شکی نیست که این سلیقه و علاقه غالب براســـاس یک دســـتورکار سیاســـی و نه صرفاً زیبایی‌شـــناختی، شکل گرفته بود. این دســـتورکار توسط شخص رئیس‌جمهور آیزنهاور تأیید شد که برخلاف ترومن (قبل از او رئیس‌جمهـــور بود)، ارزش هنر مدرن را به عنوان «مبنای آزادی» تشخیص داد.

همان‌طور که نمایشگاه «دوازده نقاش و مجسمه‌ساز معاصر آمریکایی» چمدان‌های خود را برای مقصدهای بعدی خود می‌بست (نمایشگاه به زوریخ، دوسلدورف، استکهلم، اسلو و هلسینکی سفر کرد)، موزه هنر مدرن در حال آماده‌سازی برای مشارکت در نمایشگاهی بود که بار دیگر آن را در رابطه مستقیم با کنگره آزادی فرهنگی قرار می‌داد.

یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس - ۱۲

احترام ویژه به جایگاه همسر

مرحوم آیت‌الله محمد ری‌شهری

احترام و مهرورزی به همسر

یکی از ویژگی‌های آیت‌الله حق‌شناس، احترام خاصّ ایشان به خانم‌ها بود. اگر می‌دانست کسی با همســـرش بد رفتار می‌کند، بسیار خشمگین می‌شد.

نســـبت به همســـر بزرگوار خود نیز با نهایت ادب و احترام رفتار می‌نمـــود و می‌فرمود: «من کمـــال خود را در خدمت به خانم می‌دانم و خود را موظّف می‌دانم که آنچه ایشان می‌خواهد، فراهم کنم». بســـیار کم اتّفاق می‌افتاد که بدون ایشان به مسافرت برود.[1]

***

از آنجا که من به منزل آیت‌الله حق‌شـــناس رفت‌وآمد داشـــتم، رفتار ایشـــان با خانواده را از نزدیک می‌دیدم. رفتار ایشان چنان زیبا و جالب بود که موجب غبطهٔ ما می‌شـــد؛ غبطه از این که چرا ما در روابط خانوادگی‌مان یک‌هزارم این شیوهٔ برخـــورد را رعایت نمی‌کنیم. به یاد دارم که یک روز غذایی برای حاج آقا تهیّه کردم و به منزلشان بردم. می‌دانستم که ایشان آن غذا را خیلی دوست دارد. همین که خواستم ظرف غذا را باز کنم تا از آن میل کند، فرمود: «حسین آقا! صبر کن، بگذار اوّل مقداری از آن را برای حاج خانم بدهیم، بعد من هم می‌خورم».[2]

***

آیت‌الله حق‌شناس به صورت مکرّر رسیدگی به خانواده را توصیه می‌نمود. خانوادهٔ ایشان در طبقهٔ پایین منزلشان زندگی می‌کرد و هرگاه خوراکی برای ایشـــان می‌آوردند، می‌فرمود: «اوّل بدهید [طبقهٔ] پایین، بعد بیاورید این‌جا».[3]

***

در یکـــی از روزها که در درس اخلاق آیت‌الله حق‌شـــناس حاضر شـــدیم، دیدیم ایشان نشاط همیشگی را ندارد و غصّه‌دار است. دلیل ناراحتی خـــود را این گونه بیان کـــرد: «ظهر بعد از ناهار، قدری اســـتراحت کردم. وقتی بیدار شدم، دیدم بساط چایی به راهه. استکان نعلبکی را برداشتم تا از سر چراغ چایی بریزم...».

ســـپس با گریـــه ادامه داد: «این اســـتکان و نعلبکـــی همچین به هم خـــورد که حاج‌خانم تو اتاق پشتی بیدار شد!». دست ایشان لرزش شدید داشـــت و طبیعی بود که اگر می‌خواســـت چای بریزد، ســـر و صدا می‌کرد. ایشان که از این قضیّه خیلی ناراحت بود، ادامه داد: «پیش خودم گفتم: عبدالکریم! شکمت کارد بخورد که برای مقصود خودت، حاج‌خانم را که روزه بود، بیدار کردی!».[4]

***

احترام آیت‌الله حق‌شناس به همسرشان بسیار بارز بود. در خانه، به حرف حاج‌خانم گوش می‌داد و در برنامهٔ منظّمی، پنجشنبه‌ها حتماً با حاج‌خانم غـــذا می‌خورد. در ماه مبارک رمضان، جزءخوانی قرآن را همراه حاج‌خانم انجام می‌داد. اینها و ده‌ها نمونهٔ دیگر، نشـــانهٔ احترام فوق‌العادهٔ ایشـــان به همسرشان بود.[5]

***

آیت‌الله حق‌شناس همیشه و به‌شدّت، جانب خانواده را داشت. ایشان در خانه به تعبیر من، عبد خانواده بود. جایگاه خانواده نزد ایشان به‌گونه‌ای بود که بیشتر از گُل از ایشان مراقبت می‌کرد.[6]

***

احترام فوق‌العاده‌ای بین آیت‌الله حق‌شـــناس و خانم ایشـــان بر قرار بود. آنها به همدیگر عشق می‌ورزیدند و این، در رفتارشـــان کاملاً مشاهده می‌شد. مثلاً ظهرها که حاج‌خانم به اتاق حاج‌آقا می‌آمد تا ناهار را همراه ایشان بخورد، می‌دیدم که حاج‌آقا روبه‌روی حاج‌خانم می‌نشست و هر از گاهی به همدیگر نگاه محبّت‌آمیز می‌کردند. این پیرمرد و پیرزن، چنان با محبّت به هم نگاه می‌کردند که انگار تمام محبّت دنیا در چشـــمان این دو جمع شده بود و من واقعاً از این صحنه لذّت می‌بردم.[7]

***

محبّت به همسر، برای آیت‌الله حق‌شناس، یک اصل بود. ایشـــان و همسرشان در آن سنین بالا، قربان‌صدقهٔ هم می‌رفتند و همدیگر را با کلمات محبّت‌آمیز صدا می‌کردند. یادم هست که ایشان را در سنّ حدود نود سالگی، دو سه هفته‌ای برای اســـتراحت و دور ماندن از هوای آلودهٔ تهران به منزل یکی از دوستان در اطراف تهران بردیم. بعد از این مدّت، وقتی ایشان به منزل بر گشت، شاهد بودم که با دیدن حاج‌خانم خطاب به او می‌گفت: «قربانت بروم!».

حاج‌خانم هم در جواب می‌گفت: فدایت بشوم! حاج‌آقا می‌گفت: «الهی دورت بگردم!». حاج‌خانم هم می‌گفت: الهی درد و بلات بخوره به ســـر من! یکی می‌گفت: «الهی خاک زیر پات بشوم!» و آن یکی جـــواب می‌داد: الهی من برات بمیرم! من از این همه عطوفت و دل‌دادگی و احساس میان این پیرمـــرد و پیرزن، مات و مبهوت مانده بودم. آنها مثل دختر و پسرهایی که تازه ازدواج کرده‌اند، به هم عشق می‌ورزیدند.[8]

احترام به سلیقهٔ همسر

زمانی که با آیت‌الله حق‌شناس به مشهد سفر می‌کردیم، هرچند سال یک‌بار، برای انتخاب پارچهٔ قبا می‌فرمود: «دو سه رقم از کالیتهٔ [9] پارچه‌ها را بگیر و بیاور منزل تا حاج‌خانم ببیند. هر کدام را ایشان بپسندد، من هم می‌پسندم». در مدّتی که همراه ایشـــان بودم، همیشه می‌دیدم که رنگ و طرح لباس‌هایش را پس از مشورت با حاج خانم انتخاب می‌کرد.[10]

***

آیت‌الله حق‌شناس که برای همسر خود احترام زیادی قائل بود، دقّت می‌کرد که در موارد جزئی هم حاج خانم ناراحت نشود. یک‌بار، کدو حلوایی بزرگی خریده بود. به من فرمود: «با هم می‌رویم درِ خانـــه، من کدو را می‌برم داخل. اگر حاج‌خانم موافقتش را نشان داد، می‌آیم به تو می‌گویم، وگرنه آن را شما ببر».

ایشـــان کدو را داخل بـــرد و بعد از لحظاتی آمد جلوی در و فرمود: «می‌توانی بروی، مشکلی پیش نیامد».[11]

اهتمام به آرامش روحی همسر

یک‌بار تصمیم گرفتم وســـایل اضافی و کهنهٔ داخل انباری منزل آیت‌الله حق‌شـــناس را که به نظرم قابل اســـتفاده نبودند، بفروشم. داشتم آنها را بیـــرون می‌آوردم که حاج‌خانم متوجّه شـــد و اعتراض کرد. سرِ این موضوع، بگومگوی مختصری میـــان ما صورت گرفت. وقتی حاج‌آقا آمد، من را به کناری کشید و فرمود: «سیّدرضا! به نظر من، حق با توست، اینها آشغال‌اند و به درد نمی‌خوردند؛ امّا آرامش روانی حاج‌خانم، مهم‌تر است. لذا شما مطابق سلیقهٔ ایشان حرکت کن».[12]

توجّه ویژه به جوانان

هنگامی که برای اوّلین‌بار در سال ۱۳۶۸ وارد مسجد امین‌الدوله شـــدم، این نکته برایم جالب بود که افراد حاضر در مســـجد، همه یک‌دســـت جوان بودند.

افراد مسنّی مثل مرحوم طباطبایی که همیشه اذان می‌گفت و پشـــت سر حاج‌آقا می‌ایستاد نیز بودند؛ ولی آن قدر انگشت‌شمار بودند که در میان انبوه جوانان، به چشم نمی‌آمدند.[13]

***

در یکی از جلسات آیت‌الله حق‌شناس، پدرم را با خودم به جلسه آورده بودم. تعداد جوانان به انـــدازه‌ای بود که وقتی پـــدرم آن تعداد جوان را دید، گفت: منِ پیرمرد را برای چه به این جلســـه آوردی؟ اینجا همه‌شان جوان هستند، من خجالت می‌کشم.[14]

***

از آیت‌الله حق‌شناس پرسیدم: چرا شما این‌قدر به جوانان توجّه می‌کنید؟ در جواب فرمود: «آشیخ محمّدحســـین زاهد می‌گفت: اگـــر روز قیامت، پروردگارم به مـــن بگوید با خودت چه آورده‌ای، من خواهم گفت: این جوان‌ها را! سرمایه‌های من هم در قیامت، همین جوان‌ها هستند».[15]

گوش دادن به درد دل جوانان

رابطهٔ آیت‌الله حق‌شناس با شاگردانش، مثل رابطهٔ پدر و فرزند و بلکه بالاتر از آن بود. چه‌بسا فرزندانی که شاید سالی یک‌بار هم با پدرشان به راحتی درد دل نکنند؛ ولی جوانان زیادی بودند که با علاقهٔ فراوان حرف دلشان را به ایشان می‌زدند.

ایـــن رابطه نیز طرفینی بـــود. هم جوانان به ایشـــان ارادت داشتند و هم ایشان علاقهٔ خاصّی به جوانان داشت.[16]

آموزش به نوجوانان

آیت‌الله حق‌شـــناس فرمود: «زمانی که در قم بودم، شب‌های جمعه برای سلامتی آقا امام زمان جلسه‌ای برای نوجوانان در مسجد، تشکیل داده بودم تا مسائل شرعی و احادیث اهل‌بیت را برایشان بیان کنم. قند و شکر و خرما و سوهان می‌گرفتم و از حاضران در جلسه پذیرایی می‌کردم.

مرحوم آقای مطهّری، آن طرف گنبد مسجد جلسه داشـــت و من، این طرف گنبد. یک شب، سماور زغالی را روشن کردم و دیدم کسی نیامد. ظاهراً ایّام جشـــن بود و همه در جشـــن شرکت کرده بودند. اوقاتم خیلی تلخ شد. شیخی که تازه از نجف آمده بـــود، رو به من کرد و گفت: وقتت را صـــرف بچّه‌ها می‌کنی؟! ســـماور را خاموش و استکان‌ها را جمع کردم و خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم که آقا تشریف آوردند و فرمودند: بلند شو و ســـماور را روشن کن. عرض کردم: چشم، آقا! امّا یک نفر هم نیامد.

ایـــن خواب را که دیدم، دوباره بلند شـــدم و سماور را روشن کردم. تقریباً از شرکت‌کنندگان در این جلسه، هفت نفر مجتهد شدند؛ بعضی در قم و بعضی هم در نجف هستند».[17]

تشکیل گروه‌های علمی در مسجد

روزهای اوّلی که هنگام نماز آیت‌الله حق‌شناس تکبیر می‌گفتم، یک‌بار بعد از نماز، دستم را گرفت و مرا به انتهای مســـجد نزد آقای جاودان برد. آن روزها آقای جاودان هنوز معمّم نشـــده بود و تنها لبّاده‌ای طوسی به تن می‌کرد. حاج‌آقا غیر از من، پنج شـــش نفر دیگر از نوجوان‌ها را هم به ایشان ســـپرد و به همین شکل، چند نفر دیگر را هم به آقـــای حاج ناصر، برادر حاج علی روحی ســـپرد. این‌گونه بود که مســـجد امین‌الدوله با آن فضای محدودش، هر شـــب بعد از نماز مغرب و عشـــا، پذیرای پانزده تا بیســـت گروه علمی می‌شـــد و هر گروهی به تناسب ســـن و سال اعضایش، به بحث‌های گوناگون علمی می‌پرداخت.[18]

جذب نوجوانان برای طلبگی

تقریباً اوایل تابســـتان و روزهای اوّلی بود که با آیت‌الله حق‌شناس آشنا شـــده بودم. ایشان از من پرســـید: «داداش جون! امسال که دیپلمت را می‌گیری، می‌خواهی چه‌کاره بشوی؟». گفتم: خانواده می‌گویند: برو دانشـــگاه؛ ولی من دوست دارم درس طلبگـــی بخوانم. حاج‌آقا فرمود: «پس تمام است. شما شهریور بیا مسجد امین‌الدوله و درسَت را شروع کن».

آن سال در کنکور شرکت کردم و رتبهٔ خوبی هم آوردم. با این حال، تصمیم گرفتم وارد حوزه بشوم. ناگفته نماند که من قبل از آن، چند کتاب از جامع‌المقدّمـــات را خوانده بودم؛ امّا در این‌باره حرفی به حاج‌آقا نزده بودم.

شـــهریور شد و من طبق قراری که با حاج‌آقا داشتم، به مســـجد امین‌الدوله رفتم. بعد از نماز، خدمتشان رفتم و پس از سلام و احوالپرسی گفتم: برای طلبگی آمده‌ام.

حاج‌آقا بلافاصله آقای موسوی را که مدّاح بود و آنجا دروس مقدّماتی حوزه را تدریس می‌کرد، صدا کرد و فرمود: «به این آقای یوسفی، صمدیّه[19] بگو».

آقای موســـوی گفت: حاج‌آقا! ایشان که هنوز چیزی نخوانده! راست هم می‌گفت؛ قاعدتاً کسی که اوّل طلبگی‌اش است، باید از شرح امثله شروع کند نه صمدیّه؛ ولی حاج‌آقا فرمود: «نه ایشـــان باید از صمدیّه بخواند». جالب، این که من تا اوایل صمدیّه را خوانده بودم.[20]

پانوشت‌ها:

۱- به نقل از حجّت‌الإسلام محمّدعلی جاودان.
۲- به نقل از آقای حسین واحدی.
۳- به نقل از آقای حسین رضایی.
۴- به نقل از حجّت‌الإسلام غلامحسن بخشی.
۵- به نقل از آقای علیرضا بختیاری.
۶- به نقل از آقای سعید حدّادیان.
۷- به نقل از آقای علی قره‌گوزلو.
۸- به نقل از دکتر علی‌اکبر محمّدی.
۹- «quality» کلمه‌ای انگلیسی به معنای کیفیّت و نوع است و در اصطلاح، به برش‌های کوچکی از کالاهایی مانند پارچه یا پرده گفته می‌شود که در دفترچه‌ای کوچک به هم متّصل و براساس رنگ و نوع، کدگذاری می‌شوند تا مشتری بتواند با دیدن آنها، کالای دل‌خواهش را سفارش دهد.
۱۰- به نقل از آقای علی قره‌گوزلو.
۱۱- به نقل از آقای سیّد محمّدصادق مدرّسی.
۱۲- به نقل از آقای سیّدرضا همایونی.
۱۳- به نقل از حجّت‌الإسلام غلامحسن بخشی.
۱۴- به نقل از حجّت‌الإسلام سیّد میرهاشم حسینی. در این‌باره، ر. ک: ص۱۵۴ (اخلاص و عمل، خاطرهٔ دوم).
۱۵- به نقل از حجّت‌الإسلام محمّد یوسفی.
۱۶- به نقل از حجّت‌الإسلام غلامحسن بخشی.
۱۷- زندگی‌نامهٔ موجود در نرم‌افزار «ز مُلک تا ملکوت».
۱۸- به نقل از: آقای محمّد مصلح حیدرزاده.
۱۹- مقصود، کتاب الفوائد الصمدیّة، نوشتهٔ شیخ بهائی (م ۱۰۳۱ ق) اســـت. این کتاب، از منابع مهمّ علم نحو است و در اواخر سال اوّل حوزه‌های علمیّه تدریس می‌شود.
۲۰- به نقل از حجّت‌الإسلام سیّد محمّد یوسفی.

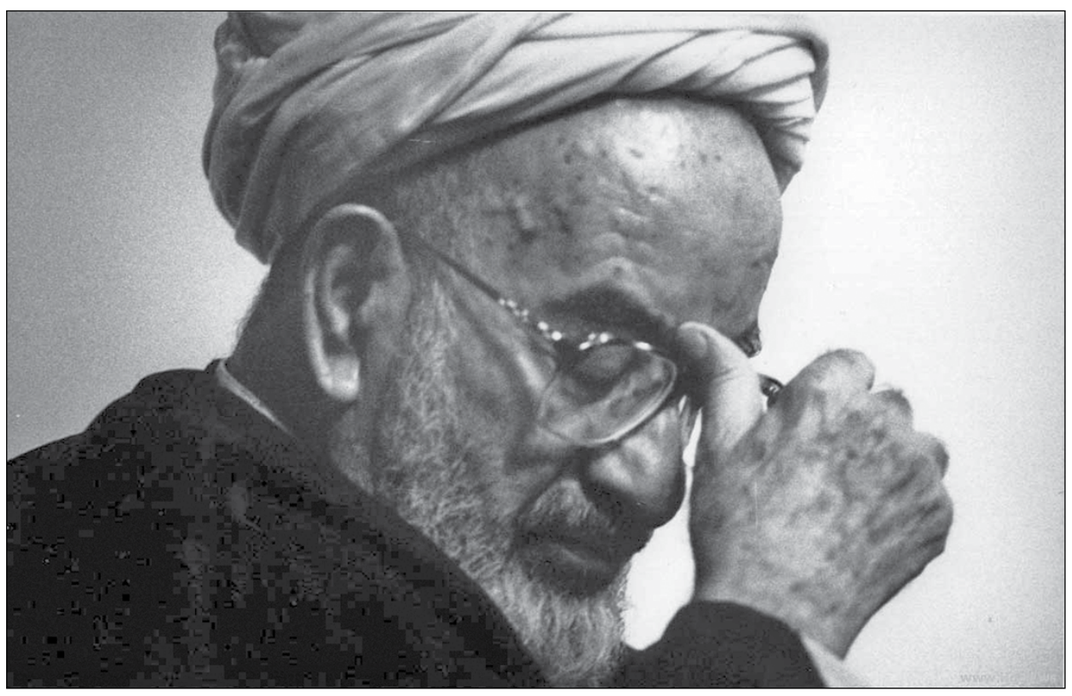

محبّـــت به همســـر، برای آیـــت‌الله حق‌شـــناس، یک اصـــل بود. ایشـــان و همسرشـــان در آن ســـنین بـــالا، قربان‌صدقـــهٔ هـــم می‌رفتنـــد و همدیگـــر را با کلمـــات محبّت‌آمیز صـــدا می‌کردند.

**آیت‌الله حق‌شناس به صورت مکرّر رســـیدگی به خانواده را توصیه می‌نمود. خانوادهٔ ایشان در طبقهٔ پایین منزلشان زندگی می‌کرد و هرگاه خوراکی برای ایشان می‌آوردند، می‌فرمود: «اوّل بدهید [طبقهٔ] پایین